

Redefining the Strategic Principles of Criminal Procedure in the Light of the Fundamentalization of Criminal Proceedings

MohammadMahdi Saghian*

Assistant Professor in Criminal Law and Criminology, Tehram University, Tehran, Iran.

Alireza Noorian

Ph.D, Criminal Law and Criminology, Edalat University, Tehran, Iran.

Abstract

Fundamentalization means entering the legal rule into a group of fundamental rules that the government is obliged to support and implement. Its a process of change and transformation that occurs due to the penetration and influence of basic norms in different trends of law and as a result of impregnating the set of legal order with these norms. In Iran, some articles of the Criminal Procedure Law approved in 1392 are in conflict with the principles governing the procedure contained in the Constitution. Based on this, it seems necessary to analyze the existing conflicts and examine the possibility of the criminal judge referring to the constitution and not implementing the legal articles that conflict with the basic principles. It makes it find the possibility of citing the constitution as a norm when faced with laws that contradict this law, and the possibility of invalidating the proceedings. should be provided by the higher judicial authorities based on the conflict between the ordinary law and the constitution. One of the tools to achieve this goal is redefining the principles governing criminal proceedings. In other words, this redefinition makes it possible for the criminal judge, after knowing the principles governing criminal proceedings.

Keywords: Fundamentalization, Principles, Criminal Procedure, Legal Order, Proceedings, Fair.

* Corresponding Author: msaghian@ut.ac.ir


How to Cite: Saghian, M., & Noorian, A. (2022). Redefining the Strategic Principles of Criminal Procedure in the Light of the Fundamentalization of Criminal Proceedings. *Journal of Criminal Law Research*, 11(41), 41-70. doi: 10.22054/jclr.2023.69402.2507.

بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری در پرتو اساسی سازی آیین دادرسی کیفری

استادیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه
تهران، ایران.

* محمد مهدی ساقیان 

دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه عدالت، تهران، ایران.

علیرضا نوریان 

چکیده

اساسی سازی به معنای ورود قاعده حقوقی به دسته‌ای از قواعد بنیادین است که دولت مکلف به حمایت و اجرای آن است. در واقع، اساسی سازی، فرآیند تغییر و تحولی است که به سبب رخه و نفوذ هنجارهای اساسی در گرایش‌های مختلف حقوق و در نتیجه آغستن مجموعه نظم حقوقی به این هنجارها به وجود می‌آید. در ایران، برخی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی در تعارض با اصول حاکم بر دادرسی مندرج در قانون اساسی می‌باشند. بر این اساس، تحلیل تعارض‌های موجود و بررسی امکان استناد دادرسی کیفری به قانون اساسی و اجرا نکردن مواد قانونی معارض با اصول اساسی، امری بایسته به نظر می‌رسد. اساسی سازی دادرسی کیفری این امکان را می‌دهد که دادرسی کیفری امکان استناد به قانون اساسی به هنگام مواجهه با قوانین مغایر با این قانون را بیابد، و امکان بطلان دادرسی و بطلان رأی توسط مراجع عالی قضایی به استناد مغایرت قانون عادی با قانون اساسی فراهم گردد. یکی از ابزارهای دست‌یازی به این هدف، بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری است. بازتعریف، این امکان را می‌دهد که دادرسی کیفری پس از شناخت اصول حاکم بر دادرسی کیفری، با استفاده از ابزار اساسی سازی، به نتایج مذکور دست یازد.

واژگان کلیدی: اساسی سازی، اصول، آیین دادرسی کیفری، نظم حقوقی، دادرسی، منصفانه.

مقدمه

اساسی سازی یا اساسی گرایی حقوق، جنبشی حقوقی است که از سده هجدهم میلادی به صورت نظام یافته و برای صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان در برابر قدرت عمومی وارد گستره حقوق شده است تا به هنجارهای عادی ارزش و اعتبار هنجار اساسی داده شود. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۳، ۹۸۸) در واقع، اساسی سازی حقوق با تأثیرپذیری از جریان‌های فکری عقیدتی آزادی خواهانه، اسباب شناسایی شماری از جلوه‌های بارز حقوق و آزادی‌های شهروندان در پهنه قانون اساسی را فراهم آورده است تا از این رهگذر، همه سیاست‌گذاری‌ها در چارچوب و ادامه این حق‌های اساسی شده، صورت پذیرد. (بن، ۱۳۸۴، ۲۲۹) این نحله فکری حقوقی به تدریج توسعه یافته و فراگیر شدن پدیده اساسی سازی حقوق را فراهم آورده است. اساسی سازی حقوق، یعنی مبنادار و اصول‌مند کردن یک رشته حقوقی در قانون اساسی. به دیگر سخن، اساسی سازی حقوق، فرآیندی است که در پرتو آن، برخی هنجارها اعتبار و جایگاه فراتقنینی پیدا کرده و در یک فصل یا شماری از اصول قانون اساسی پیش‌بینی می‌شوند. به این ترتیب، وارد شدن یک مقوله حقوقی یا گونه‌ای از حقوق و آزادی‌های شهروندان در پهنه قانون اساسی، آن پدیده‌ی حقوقی را اساسی می‌کند. (تقی زاده، ۱۳۸۶، ۱۳۰) اساسی سازی و بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری، هم‌چنین ضعف کارکردی ساختارهای ناظر بر اجرای قانون را با سازوکارهایی نظیر تفسیر مردم سالارانه از قانون اساسی، امکان استناد قاضی دادگاه به قانون اساسی به عنوان هنجار برین به هنگام مواجهه با قوانین مغایر با این قانون، و امکان بطلان دادرسی و بطلان رأی توسط مراجع عالی قضایی به استناد مغایرت قانون عادی با قانون اساسی، برطرف می‌کند. به تعبیر دیگر، فرآیند اساسی سازی از طریق رسیدگی‌های قضایی و با بهره‌گیری از ابزار تفسیر قانون صورت می‌گیرد، تفسیری که باید بیشترین میزان حمایت و صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بشری شهروندان را فراهم آورد. (رستمی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۳۷ و ۱۳۸) نه تنها تشکیل یک دادگاه باید مطابق با قانون و استانداردهای جهانی باشد، بلکه آیین دادرسی آن نیز باید با اصول و استانداردهای روشن و شناخته‌شده‌ی جهانی همراه باشد. رسیدگی به اختلافات و اتهام‌های

کیفری نیازمند یک دادرسی عادلانه است که مستلزم آیین دادرسی از پیش تعیین شده و یک سلسله شروط اساسی است. بسیاری به اشتباه، تشریفات دادرسی را منطبق با اصول دادرسی می‌دانند. حال آن‌که اصول دادرسی جزء مقررات آمره می‌باشند؛ مقرراتی که با حقوق مکسبه طرفین دعوا در ارتباط اند و غیرتشریفاتی می‌باشند و با نظم عمومی ارتباط تنگاتنگ دارند. برای نمونه، عدم رعایت فاصله قانونی میان ابلاغ اوراق قضایی تا تشکیل جلسه دادرسی، از جمله تشریفات شکلی غیر موجب نقض رأی می‌باشد. مثال دیگر، عدم حضور وکیل در دادرسی‌های موضوع صلاحیت دادگاه کیفری دو است که موجب عدم امکان تشکیل جلسه و در صورت تشکیل جلسه دادرسی، نامعتبر شدن رأی دادگاه نمی‌شود زیرا فقط اتهامات خطیر موضوع صلاحیت دادگاه کیفری یک است که تشکیل جلسات دادرسی در آنها حتماً مشروط به حضور وکیل متهم (اعم از تعیینی یا تسخیری) است و رسیدگی در فرض عدم حضور وکیل متهم در جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری دو، از آن دسته از تشریفات شکلی که عدم رعایت آنها موجب نقض رأی می‌شود، نیست. این دو مورد، از باب تمثیل و نه حصر، مصادیقی از تشریفات غیر اساسی دادرسی هستند که عدم رعایت آنها موجب نقض رأی نیست (اکبری، ۱۳۹۵، ۱).

ایده نخستین پژوهش حاضر، به پاسخ به این پرسش باز می‌گردد که چرا قانون‌گذار در هفت ماده نخستین از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی با اصلاحات و الحاقات بعدی، از اصول حاکم بر دادرسی کیفری و مواردی نظیر استقلال قاضی و بی‌طرفی دستگاه قضایی، اصل برائت، اصل تفهیم اتهام و به طور کلی تضمین محاکمه عادلانه سخن گفته است در حالی که پیش از آن در قوانین و مقررات مختلف از جمله قانون اساسی، به وفور از آن سخن گفته بوده است؟ زمانی گفته می‌شد که «پرداختن به اصول در موضوعات مختلف، جزء عرصه‌های مغفول در ادبیات حقوقی است و بالتبع روش‌شناسی شناخت این اصول نیز موردنظر قرار نگرفته است» (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۳۶۷)؛ لیکن پس از سالیان، استناد به اصول حاکم بر دادرسی کیفری، ظرفیت بالایی را برای نظام قضایی فراهم ساخت که به وسیله آن تا حد زیادی کمبودهای احتمالی قوانین قابل اعمال بر شکل رسیدگی در رسیدگی‌های قضایی مرتفع گردید. قضات، در امور شکلی به طور عملی به اصول حاکم بر

دادرسی کیفری استناد می‌کنند، اما این امر به نحوی روش مند و ضابطه مند انجام نمی‌شود. همچنین به نظر می‌رسد تاکنون به ظرفیت موجود در اصول حاکم بر دادرسی کیفری به نحوی شایسته توجه نشده است. پژوهشگاه قوه قضائیه جمهوری اسلامی، پس از برگزاری نشست‌های متعدد با موضوع ارائه تعریفی از اصول، چنین اعلام نموده است که نمی‌توان تعریفی جامع و مانع از اصول ارائه داد و تمامی مصادیق آن را احصاء نمود.

تعریف در علم منطق به تعریف «حدّ» یا «جامع» و تعریف «شرح الاسمی» تقسیم می‌شود. تعریف جامع، به تعریفی گفته می‌شود که به صورت کامل، موضوع خود را معرفی می‌کند به گونه‌ای که تمامی افراد و مصادیق آن موضوع را در بر گرفته و هیچ فرد بیگانه‌ای، داخل موضوع تعریف نشود. منطقیون چنین تعریفی را محال می‌دانند زیرا معتقدند که هیچ کس جز خداوند، حقیقت اشیاء را آن گونه که هستند، نمی‌شناسد و اینکه برای معرفی کامل هر چیزی، باید تمامی اوصاف و احکام و ویژگی‌های آن بیان گردد که تعریفی نامحدود خواهد بود. بر همین اساس، آنچه به عنوان تعریف اشیاء در اکثر متون دیده می‌شود تعریف نوع دوم یعنی «شرح الاسمی» است؛ یعنی برای اینکه موضوع تعریف برای مخاطب، آشنا و ملموس جلوه کند، چند صفت و ویژگی بارز موضوع بیان می‌گردد. از این روی، ارائه تعریفی جامع و مانع از اصول حاکم بر دادرسی کیفری به علت گستردگی دایره‌ی شمول آن، امری دشوار می‌نماید تا آنجا که برخی از حقوقدانان پس از بررسی بر روی این جنبه از حقوق، آن را مفهومی غیر قابل تعریف معرفی کرده‌اند (صادقی، ۱۳۹۴، ۹). با توجه به توضیحاتی که ارائه شد در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد کیفی، با بیان شاخص‌های استناد روش مند به این اصول، درصدد بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری بوده تا از رهگذر این رهیافت، اساسی سازی دادرسی کیفری، بنا به ضرورتی که اعمال آن دارد و شرح آن خواهد رفت، شکل گیرد.

۱. بیان مسئله

الزامات مربوط به دادرسی منصفانه که امروزه تحت لوای حقوق بشر، رویه‌ای از حقوق بنیادین افراد تلقی می‌گردد، دارای اعتبار قانون اساسی هستند و در قوانین اساسی و اسناد

بالادستی بسیاری از کشورها از جمله ایران درج شده‌اند. مشروطه‌سازی حقوق کیفری، به معنی تصریح به اصول اساسی حقوق کیفری در قانون اساسی است. (رستمی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۳۷) این واقعیت که صرف تصریح نمی‌تواند به معنای تضمین اصول موردنظر باشد، ضرورت دادرسی اساسی و ذیل آن اساسی‌سازی و به تبع آن هدف این مقاله را نمایان می‌سازد. از طرفی، شناخت دقیق اصول حاکم بر دادرسی کیفری، مستلزم تفکیک آن از نهادهای مشابه است. با این توضیح که، اصول حاکم بر دادرسی کیفری، کلی‌تر از «قواعد» دادرسی کیفری‌اند، زیرا هر اصل در برگیرنده چند قاعده حقوقی است. هم‌چنین اصول، از دوام بیش‌تری نسبت به قواعد برخوردارند زیرا اصول بر مبنای حقوق تکیه دارند اما قواعد، با تکیه بر عوامل متغیر اجتماعی با سرعت در حال تغییرند. هم‌چنین بسیاری از اصول حاکم بر دادرسی کیفری در نظام‌های حقوقی مشترک‌اند، اما این اشتراک در مورد قواعد، کم‌تر دیده می‌شود. در مورد تمایز اصول و قواعد، به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که اصول به تضمین از سوی قانون‌گذار نیاز ندارند^۱ هرچند قانون‌گذار، تضمیناتی را به منظور صیانت از اصول وضع می‌نماید که می‌تواند برای آن‌ها وصف کمال باشد لیکن قواعد به تضمین قانون‌گذاری نیاز دارند.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی با اصلاحات و الحاقات بعدی، مواد (۲) تا (۶) را به برخی از اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری اختصاص داده است. پیش‌بینی این اصول که معرف استقرار مدل دادرسی منصفانه است، باعث گردیده قانون‌گذار از یک‌سوی به تعهد بین‌المللی خویش ناشی از اسناد بین‌المللی جامعه عمل بپوشاند و از دیگر سوی، به دغدغه جامعه حقوقی به رعایت لوازم دادرسی منصفانه و ارتقاء آن در نهادها و مراحل مختلف فرآیند کیفری پاسخی مثبت دهد. به این ترتیب، کارکرد مهم این اصول همانا تلطیف و کنترل اقدامات قهرآمیز کنشگران کیفری، علیه حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد جامعه است. این اصول در تمامی مراحل آیین دادرسی کیفری، همه مقررات مرتبط با آن و همه مراجع کیفری اعم از عمومی و اختصاصی و شبه قضایی حکومت دارند. با توجه

۱. و عدم رعایت آن‌ها به خودی خود در موارد بسیاری دارای ضمانت اجرای بطلان است.

به اینکه قانون گذار سخنی از قلمرو، شرایط و آثار این اصول در هنگام اعمال و اجرای آن‌ها در جریان فرایند کیفری به میان نیاورده، این مقاله بر آن است، با مطالعه کارکردها و اهمیت این اصول، راهکارهای عملی جهت ارتقاء پیام قانون گذار در دو سطح تقنینی و رویه قضایی، ارائه دهد.

۲. ضرورت اساسی سازی اصول حاکم بر دادرسی کیفری

قانون گذار در قوانین مربوط به دادرسی، از اصول، قواعد و تشریفات سخن گفته و بدان‌ها تصریح کرده است، لیکن تعریفی از آن‌ها و تفاوت‌شان بیان ننموده است. «اصول» به عنوان بنیان‌های دادرسی اند که قواعد و تشریفات بر پایه آن‌ها وضع می‌شوند نظیر حق دسترسی به قاضی مستقل و بی طرف یا حق اجرای مؤثر آراء. اصول بنیادین از جمله اصول کلی حقوقی هستند که از قانون اساسی نشأت می‌گیرند و ممکن است در متن قانون اساسی و به صراحت پیش‌بینی شده باشند یا از مجموع مقررات قانون اساسی استنباط گردند. اصول، غیر قابل تغییرند و با وصف تغییر قانون، بدون تغییر خواهند بود و قانون گذار نیز حق تغییر آن‌ها را ندارد، بلکه باید «قواعد و تشریفات» را بر پایه این اصول وضع نماید. «قواعد و تشریفات» به مقررات فنی گفته می‌شود که برای اجرای اصول وضع می‌شوند. به عبارت دیگر، مقرراتی هستند که قانون گذار با توجه به زمان و مکان و به منظور اجرای بهتر عدالت و دست یازیدن به هدف اصول وضع می‌کند و قابل تغییرند. اگر اصول، مورد نقض قرار گیرند در غالب موارد بدون هیچ پیش شرطی، بی اعتباری و بطلان تصمیم قضایی را به همراه خواهد داشت، اما اگر قواعد و تشریفات نقض شوند، باید دید که آیا رعایت آن، بدان درجه از اهمیت است که موجب بی اعتباری تصمیم قضایی شود یا خیر، زیرا قانون گذار برای قواعد و تشریفات، «قید» قرار داده و اِشعار داشته است «باید تشریفات انجام نشده به درجه‌ای از اهمیت باشد که موجب بی اعتباری تصمیم شود»^۱. گفته شده است که تشکیل جلسه رسیدگی، دارای آداب و تشریفات خاصی است. برای مثال، با توجه به اینکه کیفرخواست،

۱. تبصره ماده ۴۵۵ و بند ب ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی.

ادعای نام‌های دادستان از طرف عموم علیه متهم به ارتکاب جرم است، مقام قضایی باید از دادستان یا نماینده وی درخواست کند که کیفرخواست را قرائت نماید. لازمه این امر حضور دادستان یا نماینده وی در جلسه رسیدگی است. به این اعتبار، حکم ماده (۳۰۰) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی که به نماینده دادستان، اختیار عدم حضور در جلسه دادرسی را داده و حکم بند (الف) ماده (۳۵۹) این قانون که به قرائت کیفرخواست توسط منشی دادگاه و نه دادستان یا نماینده وی اشاره کرده است، خلاف اصول دادرسی است!

بنابراین، امروزه حتی در نظام‌هایی که نظام متمرکز دادرسی اساسی دارند، وظیفه اساسی - سازی نظم حقوقی در وهله‌ی نخست بر عهده قضات است و دسترسی به نهاد دادرسی اساسی در این کشورها جنبه ثانویه دارد. عمدتاً اساسی‌سازی چه به وسیله دسترسی مستقیم به دادرسی اساسی و چه به وسیله قضات اعمال شود، همگی بیانگر این واقعیت‌اند که حمایت کامل از قانون اساسی و به ویژه از حقوق و آزادی‌های عمومی مستلزم آن است که مردم، حق استناد به آن را در دعاوی‌شان داشته باشند. بنابراین، در صورتی که یکی از طرفین دعوا به جای استناد به قانون عادی، قانون اساسی را مستند دعوی خویش قرار دهد، قاضی با دو قانون مواجه است که طبق اصول پذیرفته شده باید قانون اساسی را به قانون عادی ترجیح دهد، بدون آنکه صلاحیت ابطال قانون را داشته باشد. همچنین به نظر می‌رسد که «تفسیر قضایی» با توجه به وضعیت متهمی که پرونده وی در حال رسیدگی است، بیشترین کارایی را داشته باشد. بنابراین می‌توان با اصلاح قوانین و مقررات موجود از جمله آیین نامه داخلی شورای نگهبان، امکان دسترسی مراجع قضایی مانند دیوان عالی کشور را به نهاد دادرسی اساسی فراهم کرد و مشکلات ناشی از تعارض صلاحیت‌ها را حل نمود (رستمی و دیگران، ۱۳۹۹، ۱۳۵).

۳. تجربه دیگر کشورها در خصوص اساسی‌سازی

هنگام تصویب اصول راهبردی در فرانسه، برخی بر این باور بودند که با توجه به پیش‌بینی این اصول در قانون اساسی و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر که ارزشی برابر قانون اساسی

دارد، تاکید مجدد بر این اصول در رأس قانون، امری زائد و غیر مفید است. در مقابل، گروهی بر این عقیده بودند که تصریح به این اصول در قانون، جنبه آموزشی و فرهنگی دارد و ابزار تفسیر صحیح قانون، در جهت پاسداری از اصول راهبردی دادرسی و معیاری برای سنجش اعتبار تصمیم قضایی از جهت سازگاری با این اصول را فراهم می کند که این امر علت و مبانی رویکرد قانون گذاران فرانسوی را به تصریح این اصول در آغاز قانون آیین دادرسی کیفری روشن می سازد. دیوان عالی کشور فرانسه، با آگاهی کامل از نقش اصول به آن ها استناد جسته و زمینه را برای استناد محاکم بدوی و تجدیدنظر فراهم ساخته است. برای مثال، دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ اول می ۲۰۰۱ میلادی شعبه مدنی مقرر داشته است: «به استناد اصول کلی حقوقی که بر اساس آن، چیزی که باطل است، فرض این است که اساساً به وجود نیامده است...» (Molfessis Nicolas, 2001,700). هم چنین رویه قضایی در فرانسه، از اعتبار قانونی برخوردار است و دارای درجه اعتبار قانونی نیز است. در کشور فرانسه وقتی در یک ماده قانونی، حکم مشخصی وجود نداشته باشد یا به اصطلاح، قانون سکوت کرده باشد اگر دادگاهی با چنین موضوعی روبرو شود و حکمی دهد که با قوانین و مقررات منافاتی نداشته باشد و دادگاه دیگری نیز با چنین موضوع مشابهی برخورد کند و همان حکمی را صادر کند که اولین دادگاه با آن روبه رو شده و مورد حکم قرار داده بوده است، این حکم به صورت یک عُرف در محاکم فرانسه درآمده و دیگر دادگاه ها در مقام صدور حکم در موارد مشابه به آن توجه می نمایند.

از مجموع این قسمت، چنین استنتاج می گردد که خاستگاه اصول حاکم بر دادرسی کیفری، عوامل متعددی است و نمی توان تنها یک عامل را به عنوان یگانه نیروی سازنده آن دانست؛ زیرا حقوق، علمی است که با اخلاق، مذهب، تحولات سیاسی و اجتماعی و دیگر عوامل مرتبط بوده و ضمن تأثیری که بر آن ها می گذارد، متقابلاً تأثیر نیز می پذیرد. هم چنین فرآیند اساسی سازی ضمانت های متهم در دادرسی کیفری که در ایالات متحده به وجود آمده، به کشورهای زیادی از جمله فرانسه سرایت کرده است و کمبود دو ویژگی در اینجا احساس می شود: مشروعیت مشکوک سازمان های نهایی نظارتی (دادگاه عالی فدرال و شورای قانون اساسی) که از سوی قوای سیاسی منصوب می شوند و ماهیت حکومتی نظارت

(تصمیمات ماربری علیه مدیسون در ۱۸۰۳ میلادی؛ آزادی شرکت در تشکیلات، ۱۹۷۱ میلادی). با تاخیر بسیار نسبت به الگوی آمریکایی خود، فرانسه نیز به نوبه خود در فرآیندی درگیر شد که حاکمیت قانون‌گذار را محدود می‌کند (گسترش فرجام خواهی شورا و محدودیت تفسیر حاکمیتی و اخیراً قانون مشروط درباره مسئله مطابقت با قانون اساسی) (سدر، ۱۴۰۰، ۳۲۵).

۴. اصول حاکم بر دادرسی کیفری

دریافتیم که یکی از طرق اساسی سازی دادرسی کیفری، باز تعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری است. اصول حاکم بر دادرسی کیفری که در قلمرو جهانی، در عالم تئوری و عمل، مورد احترام همگان است، ثمره مشقت‌های سالیانی طولانی است که بر بشر تحمیل شده است. از این روی، رعایت این اصول ضروری است، چه آنکه عدم تمکین به این اصول ولو به جهت رعایت یک مصلحت باشد، خوف حکومت‌های ظلم آلود قهقرایی را به همراه دارد! اصول حاکم بر دادرسی کیفری با دیگر منابع حقوق اعم از قانون، عرف، دکترین حقوقی و رویه قضایی دارای تعامل و تأثیری متقابل است. اصول حاکم بر دادرسی کیفری، متناسب با این ارتباط با دیگر منابع حقوق، نقش خود را ایفا می‌کند تا آنجا که آنانی که اصول را به رسمیت نشناخته‌اند، مُنکر کارکرد ویژه آن‌ها نمی‌باشند، لذا نقش اصول حاکم بر دادرسی کیفری، بر قانون و دادرسی و اجرای حکم، جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۴-۱. در مرحله تقنین

برخی مکاتب حقوقی، تنها یک عامل را منشأ شکل‌گیری اصول می‌دانند، در حالی که گروهی اعتبار آن‌ها را ناشی از «حقوق طبیعی» می‌دانند و گروهی دیگر، آن اعتبار را در وجدان عمومی و عادات و رسوم اجتماعی و عقل و انصاف و سرانجام روح حقوق هر کشور می‌بینند. لذا تأثیر اصول بر قانون، با توجه به خاستگاه اصول، متفاوت است. برای مثال، اصول برخاسته از عقل و منطق، قانون‌گذار را از وضع قوانین مخالف عقل و استنباط‌های نادرست

باز می‌دارد، یا اصول مُنبعث از اخلاق، قانون‌گذار را به وضع قوانینی رهنمون می‌سازد که علاوه بر تأمین نظم در روابط حقوقی افراد، به تعالی درونی آنان کمک می‌کند و می‌توان این‌گونه قوانین را محلّ جمع و آشتی حقوق و اخلاق نامید. اصول ناشی از تمدن و تاریخ یک مَلّت نیز قانون‌گذار را به وضع قوانینی وا می‌دارد که از این میراث غنی تغذیه شده و زندگی گذشته آن ملت را به زندگی کنونی آن‌ها پیوند زند. اصول برخاسته از آرمان‌ها و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیز قانون‌گذار را مکلف می‌سازد که با وضع قوانین هم‌سو، آرمان‌های اجتماع را پاسداری کند. این اصول حتی واضع قانون اساسی را نیز مقید می‌کند (صادقی، ۱۳۹۴، ۱۲۴). در قلمرو حقوق، کلیه قوانین را به اعتبار محتوا می‌توان در دو دسته قوانین شکلی و قوانین ماهوی جای داد؛ برخلاف قوانین ماهوی که حقوق و تکالیف اشخاص را مشخص می‌کنند، حقوق شکلی به شیوه اثبات و اعمال این حقوق می‌پردازند. به دیگر سخن، وضع قوانین ماهوی کیفری به جرم‌انگاری و وضع قوانین شکلی کیفری به آیین‌های دادرسی کیفری مربوط می‌شود که رعایت اصول حقوقی در هر یک از این دو دسته ضروری است. در ادامه به صورت مجزا به تأثیر اصول حقوقی در قوانین ماهوی و قوانین شکلی پرداخته خواهد شد.

۴-۱-۱. تأثیر اصول حقوقی در قوانین ماهوی

در صورتی که جرم‌انگاری به صورتی غیر کارشناسانه و بدون رعایت اصول و بایسته‌های تقنین صورت گیرد، در عمل، یا قوانین ناعادلانه، فرصت‌ها را برای افراد جامعه محدود می‌کند و یا با وجود آن که پشتوانه کیفری دارند، اعتباری نزد افراد مَلّت نداشته و توسط افراد آن‌ها اجرا نمی‌شوند و به این ترتیب، علاوه بر اینکه بر شمار قوانین متروک افزوده می‌شود، اقتدار و صلابت حقوق کیفری نیز در هم می‌شکند. اساساً قانون‌گذاری ماهوی در حقوق کیفری یا جرم‌انگاری، امری خلاف اصل (خلاف اصل اباحه و اصل برائت) بوده و تنها در موارد خاص، یعنی در مواردی که رفتار به قدر کافی زیان‌بار و سرزنش‌آمیز باشد، مشروعیت خواهد داشت (حاجی ده آبادی و سلیمی، ۱۳۹۳، ۶۲). این امر قانون‌گذاران را از جرم‌انگاری گسترده رفتارها منع می‌کند و آنان را ملزم می‌سازد تا وظیفه جرم‌انگاری را مقید

به اصولی سازند. بر مبنای نظریه‌هایی همچون نظریه «پالایش»^۱ می‌توان گفت، در هر جامعه‌ای که برای آزادی‌اش ارزش قائل است، باید از حقوق جزا تنها به عنوان آخرین راه‌حل برای کنترل اجتماعی استمداد شود. استفاده ابزاری از حقوق کیفری و ضمانت اجرای مجازات، علاوه بر آنکه اقتدار حقوق کیفری را در هم می‌شکند، تأثیر چندانی هم در القای ارزش‌های مدنظر قانون‌گذار به جامعه ندارد. به همین جهت قانون‌گذار کیفری می‌بایست، علاوه بر رعایت اصولی همچون «اصل مشروعیت جرم انگاری»، «اصل ضرورت جرم انگاری» یا «اصل حداقلی بودن حقوق جزا» (غلامی، ۱۳۹۳)، اصول دیگری نظیر «اصل تناسب جرم و مجازات» را در دستور کار قرار دهد. برخی دیگر از اصول نیز قانون‌گذار را راهنمایی می‌کنند تا از وضع مواد تفصیلی خودداری کرده و از این طریق، بدون ایجاد نظام قانونی بسته، راه ورود عدالت را در مسائل جدید با استنباط افراد از عموماً، باز نماید.

۴-۱-۲. تأثیر اصول حقوقی در قوانین شکلی

تأثیر اصول حقوقی در قوانین و مقررات شکلی امری بدیهی است که غالباً در پارادایم دادرسی منصفانه موضوع بحث و بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر اصولی نظیر، اصل توافقی بودن دادرسی، اصل مهلت معقول، اصل رسیدگی دو مرحله‌ای، اصل تفهیم اتهام و دلایل اتهام به نحوی که منظور شکایت به وضوح توضیح داده شود، اصولی همچون «اصل قضایی بودن مجازات» را می‌توان در این دسته از اصول جای داد که به معنای آن است که صرفاً مقام صلاحیت‌دار قضایی می‌تواند به مجازات و اجرای آن حکم دهد. این به معنای آن است که افراد خودسر و فاقد صلاحیت قضایی به هیچ‌روی حق ندارند حکم به مجازات دهند یا به اجرای مجازات دستور دهند (نوبهار، ۱۳۹۴، ۱۹).

۱. «جانانان شُنشک» نظریه سه فیلتر یا پالایش را چنین مطرح می‌کند: زمانی که درصدد جرم انگاری رفتاری هستیم باید آن رفتار به طور متوالی و به طور موقفیت آمیز از سه صافی یا فیلتر مجزا به اسم فیلتر اصول، فیلتر پیش فرض‌ها و فیلتر کارکردها عبور دهیم. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

Schonscheck, jonathan, on criminalization; An essay in the philosophy of the criminal law, Netherland, kluwer academic publisher, 1994

۲-۴. در مرحله اجرا

اجرای احکام کیفری از اصولی پیروی می کند که هر کدام از آنها هدف ایجاد نظم و حمایت از حقوق فردی و اجتماعی را تعقیب کرده و زیربنای عدالت کیفری را تشکیل می دهند. مطابق اصل قانونی بودن اجرای احکام، احکام دادگاهها باید مستند و مستدل به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. مطابق اصل لزوم تسریع در اجرا، بر اساس موازین قانونی احکامی که از محاکم کیفری صادر می گردد، باید بلافاصله توسط مقامات قانونی اجرا شود. اصل لزوم نظارت قضایی به معنای لزوم دخالت مقام صلاحیت دار قضایی در حکم به مجازات و اجرای آن و ممنوعیت مداخله افراد خودسر و فاقد صلاحیت قانونی است. یا اصل لزوم رعایت کرامت و حیثیت محکوم علیه اقتضای آن را دارد که هرگونه اقدام محدود کننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون مجاز نیست و در عین حال کلیه اقدامات قانونی نیز باید به دور از هرگونه تحقیر و توهین و رفتارهای غیرانسانی باشد. و اصل غیرعلنی بودن اجرای احکام جزایی، اجرای علنی مجازات مگر در موارد خاص ممنوع است. اگرچه مقنن در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی و دیگر قوانین مرتبط، اصول اجرای احکام کیفری را تصریحاً و تلویحاً مورد پذیرش قرار داده است با این وجود، فرآیند اجرای احکام کیفری در نظام حقوقی ایران با مشکل قانون گذاری در این خصوص همراه بوده است. به دیگر بیان، علیرغم حساسیت های فراوان این مرحله از دادرسی کیفری، تاکنون قانون مستقلی به این امر اختصاص نیافته است (آماده، ۱۳۸۹، ۷۷) تا اینکه با بروز مشکلات عملی در این حوزه، قانونگذار ایران در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ خورشیدی و قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ خورشیدی توجه ویژه ای به این مرحله نموده است (عریضی، ۱۳۹۵، ۱). در قانون اخیرالذکر، می توان به برخی مواد که حاوی اصول هستند اشاره کرد.^۱

۱. برای مثال، ماده (۴۹۸) در خصوص وظایف قاضی اجرای احکام از لحاظ لازم الاجرا ندانستن رای صادره، ماده (۴۹۱) در خصوص تعویق اجرای مجازات، ماده (۵۰۱) دستور منع خروج، و مواد (۵۰۹) و (۵۱۰) و (۵۱۸) همین قانون.

۴-۳. در مرحله دادرسی و قضا

گسترش اساسی سازی و تسری آن به نظام‌های گوناگون حقوقی تا حدی مرهون امکانی است که جهانی شدن برای حقوق فراهم کرده است. در نظام حقوق کیفری ما اساسی سازی، جایگاه و نقش مهمی در قوانین کیفری شکلی و ماهوی داشته، به گونه‌ای که در بُعد تفسیر قوانین عادی، قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ خورشیدی، و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی، و اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده (۲۲۰) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی، به تبعیت از اساسی سازی و اصول قانون اساسی به اساسی سازی قانون، مشروعیت بخشیده و به نوعی بر اساس اساسی سازی تفسیر قوانین کیفری را به قانونگذاری قضایی و حقوقدانان داده است (خضرزاده، ۱۳۹۸، ۲).

۴-۳-۱. اهمیت تفسیر اصول حقوقی

تفسیر کلمه‌ای است عربی از ریشه «فسر» در باب تفعیل که به معنای توضیح دادن و هویدا کردن، کشف مقصود از لفظ مشکل و واضح کردن و آشکار ساختن معنی سخن (معین، ۱۳۶۲، ۱۱۳). تفسیر قانون، فرآیندی است که در آن مقصود مقنن، مفهوم قانون و مرزهای حاکمیت آن جستجو می‌شوند (امیدی، ۱۳۷۶، ۸۵). تفسیر حقوقی در هر نظام حقوقی، معرف منطق و روش استدلال در آن نظام است، به نحوی که بر اساس آن، نه تنها می‌توان درجه عقلانیت یک نظام حقوقی را مورد ارزیابی قرار داد، بلکه می‌توان نوع تلقی آن نظام را نسبت به مفاهیم مهمی چون حق، عدالت، آزادی، نظم، برابری، مسئولیت و انصاف که همگی از مفاهیم کلیدی در هر نظام حقوقی محسوب می‌گردد، ارزیابی نموده و درباره حدود و جایگاه آن‌ها به داوری نشست (آرامش، ۱۳۷۹، ۷۰). مقتضای نظام‌هایی با حقوق موضوعه، در مقایسه با نظام‌های حقوقی کامن‌لا ایجاب می‌نماید که اداره جامعه در تمامی شئون از جمله دادگستری و نظام دادرسی آن، تابع قواعد و قوانینی باشد که از سوی قانون‌گذار وضع می‌گردد. در چنین نظام‌هایی از جمله ایران، بخش عمده قدرت حاکمه در اختیار قوه مقننه است و قوای اجرایی و قضایی کشور تابع مقرراتی‌اند که از سوی قوه مقننه وضع می‌گردد.

بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری در پرتو اساسی سازی آیین دادرسی کیفری؛ ساقیان و نوربان | ۵۵ |

برای نمونه اصل ۱۶۶ قانون اساسی در ارتباط با احکام دادگاه‌ها و اصل ۱۶۷ قانون اساسی (آرامش، ۱۳۷۹، ۷۰ و ۷۱).

در هر حال باید توجه داشت که از قضات فعلی چه انتظاری می‌توان داشت؟ در چه صورتی می‌توان به یک گزاره، «اصل حقوقی» اطلاق کرد و چگونه می‌توان به نحوی به اصول مزبور استناد کرد که مورد تأیید نظام حقوقی مربوط باشد؟ قانون‌گذاران در چنین شرایطی، همواره باید مراقب شرایط و نیازمندی‌های روز جامعه باشند و قوانین لازم را به موقع در اختیار قاضی قرار دهند و قواعد و قوانینی را که در اثر تحولات اجتماعی تناسب و کارایی خود را از دست داده‌اند، کنار بگذارند. پس آنچه که در این میان، به عنوان یک واقعیت خودنمایی می‌کند آن است که نظام حقوقی باید همواره با نیازها و مقتضیات روز جامعه حرکت نماید و به مسائل جدید، پاسخ جدید بدهد و از هر نوع ظاهرگرایی و صورت‌نگری که مانع از توجه به واقعیت‌های جاری جامعه باشد اجتناب نماید. قانون‌گذار جمهوری اسلامی در اصل ۷۳ قانون اساسی به این حقیقت مهم پی برده و تفسیر قضات در مقام دادرسی را به مشروعیت شناخته و بر آن صحه گذارده است (آرامش، ۱۳۷۹، ۷۱). پس از نکات مهم در تفسیر مقررات هر نظام حقوقی، حفظ انسجام آن نظام حقوقی بوده که بدین منظور برای تفسیر هر مقرر، می‌بایست نسبت آن با سایر ضوابط حقوقی و اصول حقوقی مندرج در آن سنجیده شود (جعفری تبار، ۱۳۸۸، ۲۲۰).

۴-۳-۲. کارکرد اصول حقوقی در مرحله تفسیر قانون

اصول کلی حقوقی به دو دسته تقسیم می‌شود؛ دسته اول، استانداردهای مشترک میان همه یا اکثریت سیستم‌های حقوقی ملی کشورها. این اصول با استفاده از یک تجزیه و تحلیل استقرایی تعیین می‌شوند که به منظور استخراج آن‌ها، صاحب‌نظران این حوزه، نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف را بررسی تطبیقی می‌نمایند تا اصول مشترک قابل اعمال در موقعیت‌های مشابه را استخراج نمایند (انصاری و حاجیان، ۱۳۹۳، ۱۶۱). دسته دوم، استانداردهای مشترکی بوده که توسط یک سیستم حقوقی بین‌المللی که در آن همه یا اکثریتی از ملل متمدن مشارکت دارند، الزامی شناخته شده و همه یا اکثریت این ملل استفاده

از آن‌ها را برای حل و فصل اختلافات حقوقی پذیرفته‌اند. شبیه دسته اول، این اصول هم با یک تجزیه و تحلیل استقرایی تعیین می‌گردند. البته در این مورد، صاحب‌نظران به جای بررسی سیستم‌های حقوقی ملی، سیستم‌های حقوقی بین‌المللی را مورد بررسی قرار داده تا اصول کلی حقوقی را استخراج نمایند (انصاری و حاجیان، ۱۳۹۳، ۳۳). اصولاً در عالم حقوق از شیوه‌های مختلفی برای تفسیر مقررات استفاده می‌شود. به طور کلی سه شیوه اصلی در تفسیر عبارتند از: تفسیر ادبی یا تحت‌اللفظی^۱، تفسیر نظری^۲ و تفسیر مبتنی بر هدف^۳؛ این شیوه‌ها به وضوح در مواجهه با سؤالات اساسی زیر پاسخ‌های متفاوت ارائه می‌دهند: آیا معنای متن در هنگامی که قانون وضع می‌شود، ثابت است یا خیر؟ معنای متن به وسیله فهم مفسر از آنچه نوشته شده تعیین می‌شود یا به وسیله قصد تنظیم‌کنندگان آن متن؟ نقش اصول و اهداف در تفسیر چیست؟ (Mitchell, Andrew D. 2007, 795-835)

ممکن است این ابهام مطرح شود که اگر در فرایند تفسیری از هر سه شیوه تفسیر استفاده می‌شود، پس تفکیک تفاسیر ارائه شده از یک متن واحد با عنوان تفسیر نظری، تفسیر ادبی یا تفسیر مبتنی بر هدف متن مزبور بر چه اساسی صورت گرفته و مطرح می‌شود یا اینکه چگونه برخی صاحب‌نظران را به عنوان طرفدار یکی از این شیوه‌های تفسیری و برخی دیگر را طرفدار شیوه دیگری معرفی می‌نمایند؟ در پاسخ به این ابهام باید گفت که گرچه از شیوه‌های مختلف تفسیر در کنار هم استفاده می‌شود، اما بسته به میزان اهمیت و اولویتی که مفسر در فرآیند تفسیر برای هر یک از این شیوه‌ها قائل می‌شود، تفسیر ارائه شده را تحت عنوان یکی از این شیوه‌های تفسیری دسته‌بندی نموده و مفسر مزبور را به عنوان دنباله‌رو یکی از این شیوه‌ها قلمداد می‌نمایند. به عنوان مثال، چنانچه در یک فرایند تفسیر مفسر بیش از هر چیز توجه خود را به عبارات و کلمات به کار رفته در متن یک معاهده معطوف نماید، تفسیر ارائه شده از سوی وی را به عنوان یک تفسیر ادبی یا تحت‌اللفظی توصیف می‌نمایند؛

-
1. Subjective (Intentions) Interpretation
 2. Textual Interpretation
 3. Teleological Interpretation

بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری در پرتو اساسی سازی آیین دادرسی کیفری؛ ساقیان و نوریان | ۵۷ |

این در حالی است که در این تفسیر، مفسر علاوه بر متن معاهده، به قصد متعاهدین و هدف انعقاد معاهده نیز توجه داشته است (انصاری و حاجیان، ۱۳۹۳، ۳۴ و ۳۵).

پس تفسیر به منظور کشف اراده وضع کننده متون قانونی، در موارد ابهام، اجمال و نقص متون قانونی به کار برده می شود. تفسیر بر حسب مرجع تفسیر به سه دسته تفسیر قانونی، تفسیر قضایی و تفسیر علمی یا شخصی که به ترتیب از سوی قانون گذار^۱، محاکم و دکترین و اندیشمندان حقوقی انجام می شود تقسیم می گردد. تفسیری را که توسط شورای نگهبان در خصوص قانون اساسی و توسط قوه مقننه در مورد قوانین عادی به استناد اصول ۹۸ و ۷۳ قانون اساسی شکل می گیرد، اصطلاحاً تفسیر قانونی گویند. تفسیر قضایی عبارت از تفسیری است که قضات از قانون در مرافعات و تصمیمات می کنند و مختص همان مورد است و به اصحاب همان دعوی و قضیه تحمیل می شود. تفسیری که توسط یک یا چند حقوقدان صورت می گیرد، تفسیر شخصی یا دکترین نامیده می شود. تفسیر اخیر، تاثیر مستقیم و اثر عملی ندارد لیکن به طور غیرمستقیم در تصمیمات قضایی و حتی مصوبات مجلس مؤثر می باشد. تفسیر شخصی جنبه رسمی ندارد و موجد قاعده حقوقی نیست، ولی تاثیر آن به طور غیرمستقیم انکارناپذیر است و می توان آن را به عنوان یکی از منابع حقوق نیز محسوب نمود. در بسیاری از موارد، به دلیل عدم صراحت یا وجود نوعی ابهام و تردیدی در حکم یا موضوع آن یا هر دو، اجرای یک قاعده حقوقی با مشکل مواجه می شود و مجری قانون چاره‌ای جز آنکه با تلاشی جدید و مضاعف، به رفع ابهام و تردید از چهره قانون پردازد، ندارد. به این مجموعه تلاش‌ها که به منظور روشن ساختن حکم یا موضوع قاعده حقوقی انجام می گیرد و فنون استنباط را نیز شامل می شود «تفسیر قاعده حقوقی» می گویند. پس تفسیر یک قانون، در کنار آن قانون، تشکیل یک کل واحد را داده و بیان کننده اراده قانون گذار است و می توان گفت، موجد قانونی جدید نمی باشد (قیاسی، ۱۳۷۹).

۱. تفسیر قانون گذار از قوانین، از آن روی امری منطقی است که قانون گذار است که از کم و کیف تقنین، ابهامات و اجمال‌های قانون و نیز اهداف وضع قانون و اصولی که حاکم بر مواد قانونی بوده است، آگاهی دارد و لذا می تواند تفسیری صحیح و معتبر باشد.

تفسیر قانون از جمله مسائل پیچیده حقوقی است که انجام صحیح آن مستلزم دانستن اصولی است که قانون بر پایه آن تکوین یافته است. لذا علاوه بر مرحله تقنین، در مرحله تفسیر قوانین نیز رعایت اصول حقوقی امری ضروری است. آگاهی قانون‌گذار از ساختار کلی نظام حقوقی و اصول و قواعد سازنده آن و نیز وفاداری و پای‌بندی او به بنیادهای تثبیت شده‌ی چنین نظامی مفروض است. بنابراین بدون بیان روشن و واضح و کلام صریح او نمی‌توان قانون را به گونه‌ای تفسیر کرد که نتیجه آن، ایجاد دگرگونی در نظام حقوقی و نادیده گرفتن اصول و قواعد سازنده آن باشد. برهم زدن بنیادهای حقوقی که از قانون‌گذار هم به سختی پذیرفته می‌شود، از شارح و مفسر قانون پذیرفته نمی‌شود (امیدی، ۱۳۹۴، ۱۶۳ و ۱۶۴). تمسک به اصول حاکم بر دادرسی در فرض سکوت یا ابهام قانون امری بایسته است که مورد موافقت همگان و قانون‌گذاران نیز می‌باشد. افزون بر این، آنجا که صراحت قانون با وضع نابهنگام یک دستور قانونی، یکی از اصول بنیادین دادرسی را نادیده می‌گیرد یا به هر حال مقرره‌ای مغایر با اصول و قواعد سازنده نظام حقوقی وضع می‌کند، با تفسیر محدود آن دستور یا مقرره باید از گسترش دامنه خرابی‌های ایجاد شده جلوگیری نمود و تا آنجا که منطوق صریح قانون اجازه می‌دهد، قلمرو اجرایی آن را مضیق نمود؛ بنابراین در هر مورد اگر بیان صریحی وجود نداشته باشد، با اعتماد به این اصول، وضع موجود را باید مصون از تعرض محسوب کرد و چنانچه مقرره خلاف قاعده‌ای در معرض تفسیر قرار گیرد، با تکیه بر همین پیش فرض باید به مهار آن پرداخت و شعاع دایره نفوذ آن را تا حد قدر متیقن کوتاه کرد. به عبارتی، تفسیر در مواردی که قانون صریح و روشن است، لزومی ندارد؛ اما در مواردی، تفسیر ضروری است، از جمله زمانی که معنای قانون مشخص است؛ اما معانی دیگری نیز از آن به دست می‌آید (تأویل).

۵. ماهیت اصول حقوقی و رابطه آن با منابع حقوق

۵-۱. ماهیت اصول حقوقی

اول، عام و کلی بودن است؛ منظور از «کلی بودن» یا عمومیت داشتن اصول حاکم بر دادرسی کیفری این است که بتوان افراد یا مصادیق متعددی برای آن فرض نمود و آن اصل بر

مصادیق گوناگون صدق کند. مفاهیمی نظیر برابری به معنای رفتاری مشابه در موارد مشابه که اصلی بنیادین در قضاوت در نظام حقوق عرفی است و یا نظیر منع تبعیض به معنای عدم برخورد با افراد بر اساس ویژگی‌هایی مانند نژاد، جنسیت و دین، ذیل عنوان عام و کلی بودن اصول حاکم بر دادرسی کیفری قرار می‌گیرند. گفتنی است، برابری بالاتر از منع تبعیض است و یعنی برابری فرصت‌ها و منع تبعیض یعنی تبعیض در قانون پیش‌بینی نشود.

دوم، مبنی یک ارزش اجتماعی یا یک فایده و نفع در دادرسی است؛ بدین توضیح که ارزش‌ها در عرصه حقوق، تنها بر غایت‌مندی آن استوار است و تشکیل‌دهنده عنصری ماورای زمان بوده و اهدافی را که حقوق باید محقق سازد، بازشناسی می‌نماید. این اصول در تمامی نظام‌های حقوقی مشترک بوده و نمی‌توان گفت، اصول بنیادین دادرسی کیفری وجود دارند که خاص نظام حقوقی هر جامعه می‌باشند.

مورد سوم، دائمی بودن است؛ از منظر علم حقوق، دائمی یا مستمر بودن یک موضوع به این معنا است که آن موضوع مقید به زمانی خاص نبوده و توسط موضوع ثانوی، منسوخ نگردیده است و لذا هم‌چنان دارای اعتبار بوده و قانون‌گذار در مقام وضع قانون، دادرسی کیفری در مقام صدور حکم و مفسر در مقام تفسیر قانون، نمی‌توانند آن موضوع را نادیده انگارند. منظور از دائمی بودن اصول حاکم بر دادرسی کیفری نیز همین است.

چهارم، پیش‌بینی ضمانت اجرا است؛ بدین توضیح که رعایت اصول حاکم بر دادرسی کیفری از طریق پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای مربوط به جریان دادرسی و هم‌چنین ضمانت‌اجراهای مربوط به نقض‌کنندگان اصول تأمین می‌شود. در مورد اخیر، پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای حقوقی برای این اصول در قالب مسئولیت کیفری برای نقض این اصول و مسئولیت مدنی و انتظامی برای عدم رعایت آن‌ها نمود می‌یابد. بر اساس قواعد کلی پذیرفته شده در حقوق ایران در ماده (۱) قانون مسئولیت مدنی و ماده (۱۴) قانون آیین دادرسی کیفری، و در در حقوق فرانسه در ماده (۳) قانون آیین دادرسی کیفری، هرگاه از عملکرد مسئولین اجرای عدالت در تحصیل ادله به اصحاب دعوی، ضرر و زیان مادی یا معنوی وارد آید، با احراز شرایط قانونی، آن‌ها دارای مسئولیت مدنی و ملزم به جبران خسارت اشخاص هستند. شناخت اصول حاکم بر دادرسی کیفری، نقطه شروع ترسیم رابطه بین این اصول با تدابیر

دادرسی و به دنبال آن، شناسایی و تعیین ضمانت اجراهای مختلف و تضمین گر حسن جریان این اصول است.

مورد پنجم، استفاده از عبارت واحد به جای عبارات متعدد است؛ هرچند برخی را بر این عقیده است که «اصول کلی حقوق دادرسی و اصول راهبردی دادرسی نشان می‌دهد که این دو دسته از اصول به لحاظ ماهیت و کارکرد، یکسان بوده و تنها تفاوت آن‌ها این است که اصول راهبردی دادرسی، برخلاف اصول کلی حقوقی، در متن قانون به صراحت پیش‌بینی شده‌اند»، لیکن نگارندگان تفاوتی بین آن‌ها قائل نیستند. به بیان دیگر، مفهوم «اصول حقوقی» به معنای هنجارهایی کلی که خواه به واسطه پیش‌بینی در متون نوشته اعم از قوانین، مقررات و آراء و خواه استنباط از آن‌ها، ارزش حقوقی الزام‌آور دارند و مفهوم «اصول کلی حقوقی» به معنای قواعدی کلی و عمومی که در تمام نظام‌ها یا شاخه‌های حقوقی لازم‌الرعایه هستند، بدون اینکه لزوماً در متنی مقرر شده باشند، همگی ذیل اصول حاکم بر دادرسی کیفری گنجانده می‌شوند، لذا از اصول حاکم بر دادرسی کیفری، تحت عناوینی نظیر «اصول راهبردی»، «اصول بنیادین» و یا «اصول راهنما» نیز یاد می‌شود.

آخرین مورد، عدم ضرورت نوشته بودن می‌باشد؛ به نظر نگارندگان، اصولی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده‌اند را باید اصول بنیادین دادرسی کیفری دانست. از جمله اصل رسیدگی و صدور حکم در جرایم سیاسی و مطبوعاتی به صورت علنی و با حضور هیئت منصفه (اصل یک صد و شصت و هشتم قانون اساسی) و یا اصل منع دستگیری و بازداشت خودسرانه و بدون حکم قانون (اصل سی و دوم قانون اساسی)، حق دادخواهی و دسترسی به دادگاه (اصل سی و چهارم قانون اساسی)، حق برخورداری از وکیل در تمام مراجع قضایی (اصل سی و پنجم قانون اساسی)، حق دفاع (به عنوان یکی از نتایج اصل سی و پنجم قانون اساسی)، اصل علنی بودن محاکمات (اصل یک صد و شصت و پنجم قانون اساسی)، اصل مستند و مستدل بودن آرای دادگاه‌ها (اصل یک صد و شصت و ششم قانون اساسی)، اصل استقلال دادرسی (به عنوان یکی از نتایج اصل یک صد و شصت و چهارم قانون اساسی)، اصل رسیدگی و صدور حکم بر اساس قانون (اصل یک صد و شصت و هفتم قانون اساسی)، اصل برائت (اصل سی و هفتم قانون اساسی)، اصل رسیدگی و صدور

حکم به مجازات و اجرای آن مطابق قانون در دادگاه صالح (اصل سی و ششم قانون اساسی)، اصل قانونی بودن جرم و مجازات (اصل یک صد و شصت و نهم قانون اساسی) را می توان در زمره اصول بنیادین دادرسی به شمار آورد. این اصول از آنجا که در قانون اساسی پیش-بینی شده اند، داشتن اوصاف مذکور برای آن‌ها «مفروض» است. نانوشته بودن این اصول جزء ویژگی های آن برشمرده نمی شود تا آنجا که در برخی طبقه بندی ها، آن‌ها به اصول مذکور در قانون و اصول خارج از قانون تقسیم شده اند. بنابراین صرف پرداختن به قانون، پاسخ گوی تمام نیازهای واقعی نیست. قدم گذاشتن در مسیر صحیح و حرکت به سوی کمال مطلوب، مستلزم فرارفتن از وادی قانون و ورود به دادرسی کیفری مبنایی است؛ جایی که ذهن از بررسی قانون صرف فراتر رفته و در واقع به حقوق در معنای اصیل خود می رسد. جایی که صحبت از آنچه هست، نیست، بلکه صحبت از آنچه باید باشد، است.

بنابراین، اصول حاکم بر دادرسی کیفری، احکامی کلی و دائمی هستند که منشأ وضع قواعد قرار می گیرند. «کلیت اصول» سبب می گردد تا این اصول قابل صدق بر مصادیق گوناگون و در برگیرنده راه حل های متعدد باشند و دادرس را در مواجهه با مسائل مستحدثه یاری رسانند، زیرا قانون به پیش بینی تمامی راه حل ها نپرداخته است. «دائمی بودن اصول» از آنجا ناشی می شود که ریشه در عقل، اخلاق، عرف و نیز مذهب ملت ها و در یک مفهوم، مبانی و نیروهای سازنده حقوق دارد و همان قدر که تغییر این نیروها کند و گاه ناممکن است، اصول حقوقی نیز پایدار و دائمی هستند. بنابراین، اصول حاکم بر دادرسی کیفری، اصول کلی و دائمی هستند که منشأ وضع قواعد حقوقی (و نماینده ارزش های حقوقی حاکم بر اجتماع قلمداد می شوند (که) باید اجرای آن‌ها از سوی دولت تضمین شود.

۲-۵. رابطه اصول حاکم بر دادرسی کیفری با منابع حقوق

اصول حاکم بر دادرسی کیفری با تمامی منابع حقوق دارای رابطه ای متقابل است. در ارتباط بین اصول و قانون، اصول به عنوان راهنمای قانون گذار در وضع قوانین بوده و او را مکلف می سازد بر پایه اصول مبادرت به وضع قاعده نماید. هم چنین در مقام تفسیر نیز قانون گذار، از اصول بهره می گیرد، زیرا قوانین و مقررات، حاصل تدبیر قانون گذار و اراده ایجابی اوست،

اما خالی از نقص، اجمال و تعارض نیست. در نظام‌های حقوقی نوشته که تصلب قواعد در چارچوب منحصر قوانین مدون را ایجاد می‌کند تنها راهکار انعطاف‌پذیر ساختن حقوق، تفسیر قضایی است. با مطالعه در معانی لغوی و اصطلاحی تفسیر، آنچه متبادر به ذهن می‌گردد جنبه کاشفیت و پرده‌برداری آن است و تفاوتی نمی‌کند که تفسیر در معنی عام خود به کار رود یا در معنی خاص آن. محدوده و قلمرو تفسیر است که تمیز بین فضای عام و خاص تفسیر را توجیه می‌کند، چراکه در معنای خاص خود، موجد حدود و مرز مشخص با سایر نهادهای حقوقی دیگر مشابه از قبیل توصیف، تعدیل و تکمیل قرارداد است. اگرچه تفسیر قضایی موجب تطبیق دقیق‌تر حکم با موضوع و جبران نقص، اجمال، تعارض و سکوت قانون‌گذار و عامل پویایی حقوق است، اما می‌تواند آسیبی جدی بر حاکمیت قانون قلمداد شود. این خدشه به نظم حقوقی در صورتی رخ می‌دهد که بی ضابطه بودن تفسیر قضایی، دست قضات را برای قانون‌گذاری قضایی و اعمال سلیقه و شخصی‌سازی حقوق باز بگذارد. جلوگیری از آسیب‌های تفسیر قضایی با معیار و سنجه اصول حقوقی که خود نه تنها از منابع حقوق که چتر و بستر شکل‌گیری حقوق و حلقه واسط مابنی و منابع حقوق هستند، میسر است. در واقع، اصول حقوقی قابل احصاء است. استناد به اصول حقوقی در مقام تفسیر یا عدم امکان استناد به قوانین، استانداردسازی رویه قضایی به عنوان یکی از منابع حقوق را به همراه دارد. در ارتباط بین اصول و رویه قضایی، از یک سو اصول، یاری‌رسان مقامات قضایی در تفسیر خود از قوانین بوده و به قاعده‌مندی تفسیر کمک می‌کنند تا از تفسیر بر مبنای نظر صرفاً شخصی مبرا گردد. از سوی دیگر، رویه قضایی، گاه خود سازنده و مبدع اصول است و آن‌ها را در متن قوانین و از میان مواد مختلف استخراج کرده و احراز می‌نماید. رابطه اصول و دکتترین نیز باید بیان داشت، اصول حاکم بر دادرسی کیفری، راهنمایی برای حقوقدانان و اندیشمندان حقوقی در تفسیر قانون و نقد رویه قضایی است. گاه دکتترین پدیدآورنده اصول نیز هست.

۶. ضمانت اجرای عدم رعایت تشریفات اصول حقوقی

در اینکه نباید میان اصول حقوقی و قواعد حقوقی در یک نظام حقوقی تعارض وجود داشته باشد، حرف و سخنی نیست، اما فرض تعارض میان آن دو هم متفی نیست. ممکن است، برخی از اصول حقوقی واضح و حتی مصرح در قانون اساسی، در قوانین عادی مورد خدشه قرار گیرند. بررسی رویه عملی محاکم حاکی از آن است که قضات در مواجهه با این موارد تا حد امکان، قواعد حقوقی را تعدیل یا به تعبیری، کمرنگ می کنند. نکته دیگر اینکه، اصول حاکم بر دادرسی کیفری از تشریفات دادرسی و تشریفات قانونی نیز متمایز است. قانون گذار برای عدم رعایت تشریفات دادرسی و قانونی در مواد مختلف قانون آیین دادرسی کیفری، ضمانت اجرا تعیین کرده است. قانون گذار بین درجه اهمیت تشریفات مزبور، قائل به تفصیل شده و برای برخی از تشریفات مهم علاوه بر ضمانت اجرای انتظامی، ضمانت اجرای بطلان تحقیقات یا بی اعتباری رأی و برای عدم تشریفات غیر مهم، فقط ضمانت اجرای تخلف انتظامی تعیین کرده است. این تشریفات باید توسط تمامی مقامات قضایی و در تمامی مراحل رسیدگی کیفری، تحقیقات مقدماتی، دادرسی در دادگاه بدوی و تجدیدنظر و حتی دیوان عالی کشور رعایت شوند.

به نظر می رسد، عدم رعایت تشریفات مزبور عملاً در مرحله تجدیدنظر یا فرجام کنترل می شوند و عدم رعایت تشریفات مزبور توسط دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی کشور عملاً بدون کنترل باقی می ماند، چون آرای دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور فقط در مرحله اعاده دادرسی، آن هم فقط در آراء محکومیت، قابل کنترل هستند و کنترل دیوان عالی کشور هم در قالب اعاده دادرسی اساساً یک کنترل ماهیتی است و نه شکلی. بنابراین عدم رعایت تشریفات مزبور توسط دادگاه تجدیدنظر یا شعب دیوان عالی کشور عملاً فاقد ضمانت اجراست. هرچند ممکن است، گفته شود که منظور قانون گذار از رعایت تشریفات دادرسی، لزوم رعایت آن توسط دادگاه بدوی است و عملاً نیز چنین است، ولی نمی توان لزوم مزبور را به مراحل بدوی رسیدگی محدود و منحصر نمود و لازم است قانون گذار در

کنار شاخص‌های ماهوی رسیدگی در مرحله اعاده دادرسی، به شاخص‌های شکلی هم اشاره نماید.

نتیجه

حقوق کیفری، قدرت زیادی داشته و همچنان قدرتمند است؛ زیرا تعیین و تعریف جرم، طبقه‌بندی و دسته‌بندی آن، تعیین مجازات و فرایند محاکمه و اجرای مجازات بر عهده آن گذاشته است. بر همین اساس، نیازمند ایجاد قیود و محدودیت‌هایی است. این محدودیت توسط قانون اساسی، که بالاترین منبع حقوقی در یک کشور محسوب می‌شود، ایجاد می‌گردد. قانونگذار اساسی جمهوری اسلامی، در فصل سوم قانون اساسی، تحت عنوان «حقوق ملت» به حقوق و آزادی‌های فردی توجه کرده است، اصولی را وضع نموده که مجلس شورای اسلامی در اعمال محدودیت بر آن اصول، به وسیله جرم‌انگاری، باید ضرورت وجود محدودیت و استثناء بر آن اصول را اثبات کند. هم‌چنین قوه قضائیه در هنگام اعمال قوانین کیفری، باید به این اصول احترام گذاشته و آنها را مورد توجه قرار دهد.

اساسی‌سازی را برجسته‌ترین رهاورد جنبش قانون اساسی می‌دانند و آن را ارتقاء اعتبار قوانین و مقررات مادون قانون اساسی و هنجارها و قواعد حقوقی به سطح اصول هنجار برین (قانون اساسی) تعریف کرده‌اند. این پدیده‌ی تحول آفرین، در بسترهای عینی (مربوط به وجود واقعیت‌های اجتماعی) و ذهنی (مرتبط با طرح اندیشه‌ها و آرای گوناگون) ظهور یافته و تأثیرات مهمی شامل تکامل قانون اساسی و تکوین دادگستری (عدالت اساسی) داشته است. علاوه بر این، مبانی اساسی‌سازی را می‌توان، دفاع از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندی و جلوگیری از خودکامگی قدرت دانست. بر همین راستا، اهمیت این فرایند، در رابطه با اصول راهبردی حقوق کیفری که در واقع، مبانی و بنیان‌های حقوق کیفری هستند، بسیار فزاینده خواهد بود و هر یک از مبانی اساسی‌سازی نیز پیوندی تنگاتنگ با اصول راهبردی حقوق کیفری خواهند داشت. در این زمینه، باید همواره منزلت والای حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندی که رسالت اصول راهبردی حقوق کیفری، تضمین آن‌هاست را پاس داشت و به دو اصل اساسی حاکمیت قانون و صیانت از برتری هنجار برین (قانون

اساسی)، مقید بود. در واقع، اجزای ذاتی دادرسی عادلانه را می توان شامل سه دسته دانست: دسته نخست، تضمین های ساختاری و نهادی مانند استقلال و بی طرفی که بیش از همه، وظیفه قانون گذار است و منظور از آن نهادها، مقامات و سازوکارهایی است که باید به گونه ای طراحی و تأسیس گردد که برای رعایت اصول و آیین های شایسته یک دادرسی عادلانه اطمینان ایجاد کند. دسته دوم، شامل اصول و قواعدی است که باید بر هر مرحله از دادرسی حاکم گردد. این اصول اخلاقی - حقوقی باید هم در مرحله قانون گذاری و هم در مقام تفسیر و اجرای قانون رعایت گردند. دسته سوم، حقوقی که در فضایی نسبتاً محدود، حقوق قانونی تلقی می شود و شامل مصونیت مانند حق بر عدم بازداشت خودسرانه و برخورداری از حق داشتن وکیل است.

تدوین کنندگان قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خورشیدی با اصلاحات و الحاقات بعدی، با مدنظر قرار دادن مبانی آیین دادرسی کیفری بر ضرورت دادرسی قانونمند، رعایت حقوق طرفین دعوا، استقلال و بی طرفی مراجع قضایی، رعایت مهلت معقول دادرسی، براءت، منع اقدامات محدودکننده و سلب آزادی بدون حکم قانونی، احترام به حریم خصوصی افراد و رعایت رفتار کرامت مدار توسط نهادهای متولی تأمین امنیت با شهروندان سخن گفته اند. هرچند در قانون (سابق) آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ خورشیدی، اشاره ای به اصول دادرسی نشده بود، با این حال کنش گران دادرسی کیفری و حقوقدانان، اصول دادرسی کیفری را از مقررات پراکنده قانونی و رویه قضایی استنباط می نمودند؛ رویه ای که تا قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در حقوق دادرسی کشورمان جاری بود. از این روی، برخی از اصول حاکم بر دادرسی کیفری به صراحت در قانون آمده اند، مانند اصل براءت. بسیاری از اصول حاکم بر دادرسی کیفری نیز به صورت نانوشته باقی مانده اند، مانند اصل مشروعیت تحصیل دلیل.

نتیجه دیگری که از پژوهش حاضر حاصل شد، اینکه در حقوق شکلی نیز مانند حقوق ماهوی، طیفی از ضمانت اجراها وجود دارد. این ضمانت اجراها شامل نقض دادرسی، مجازات یا تنبیه انضباطی خاطمی می شود. بر این اساس، مرجعی که می توان از آن رویه قضایی

را به دست آورد، محاکم تجدیدنظر است. علت این است که ضمانت اجرای بطلان و نقض رأی توسط مراجع تجدیدنظر مطرح می‌شود و ضمانت اجرای تنبیهی و مجازات کردن قاضی که تشریفات دادرسی را نقض نموده، ممکن است، ارتباطی به نقض رأی نداشته باشد. ایراد اساسی وارد شده بر نظریاتی که معیار موسعی از تشریفات با درجه اهمیت بالا ارائه می‌دهند، آن است که بر اساس این نظریات در حقوق شکلی طیفی از ضمانت اجرا باقی نمی‌ماند و این اشکال اساسی را دارد که قانونگذار نتوانسته است، ارزش‌های مختلف را از یکدیگر تمییز داده و ضمانت اجرای سنگینی مانند نقض را به ارزش‌های والای انسانی و ضمانت اجرای سبک‌تر را به ارزش‌هایی که به درجه اهمیت قبلی نیستند، اختصاص دهد؛ کاری که در قواعد ماهوی به خوبی دیده می‌شود. در پایان لازم به ذکر است، طرح مباحثی که حقوقدانان در خصوص مفهوم اصول بیان کرده‌اند، به تکامل حقوق کمک می‌کند، اما باید توجه داشت که نگاه فیلسوفان نسبت به حقوق، سطحی و از زاویه بیرونی است و درصدد ارتقاء وضع موجود هستند. حال آنکه قاضی در بطن حقوق و نظام حقوقی موجود قرار دارد، لذا در تأسی به نظریات حقوقی در مقام رسیدگی قضایی و صدور حکم، همواره باید محدودیت‌های نظام حقوقی موجود را مدنظر قرار دهد. امید است مفهوم حق در آینده جامعه بین‌المللی جدی گرفته شود و در ذیل مفهوم عدالت بتواند نقش واقعی خود را ایفا کند.

MohammadMahdi Saghian  <http://orcid.org/0009-0007-3957-8976>

Alireza Noorian  <http://orcid.org/0000-0002-3475-974x>

منابع

الف) فارسی

اکبری، سعیده. (۱۳۹۵). موارد تشریفات دادرسی کیفری در نظام حقوق ایران با رویکرد به اسناد فراملی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد صفادشت، گروه حقوق.

امیدی، جلیل. (۱۳۷۶). «تفسیر قانون در حقوق انگلستان»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، مقاله ۵.

امیدی، جلیل. (۱۳۹۴). «تفسیر قانون در حقوق جزا، تهران: انتشارات مخاطب. انصاری، اعظم و حاجیان، محمد مهدی. (۱۳۹۵). «اصول حقوقی و تفسیر مقررات سازمان جهانی تجارت»، مجله پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۱۴.

انصاری، اعظم و حاجیان، محمد مهدی. (۱۳۹۳). «اعمال اصول کلی حقوقی در حل و فصل دعاوی اعضای سازمان تجارت جهانی»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۷، سال دوم.

آرامش، رسول. (۱۳۷۹). «قلمرو تفسیر حقوقی»، مجله دادرسی، شماره ۲۰. بن، پیر. (۱۳۸۴). «اساسی سازی حقوق اسپانیا»، ترجمه: جواد تقی زاده، مجله حقوق اساسی، شماره ۵.

تقی زاده، جواد. (۱۳۸۶). «مسئله اساسی سازی نظم حقوقی»، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۱۱.

جعفری تبار، حسن. (۱۳۸۸). «فلسفه تفسیری حقوق»، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار. حاجی ده آبادی، احمد و احسان سلیمی. (۱۳۹۳). «اصول جرم انگاری در فضای سایبر با رویکردی انتقادی به قانون جرائم رایانه ای»، فصلنامه مجلس و راهبرد، شماره ۸۰.

خضرزاده، آکو. (۱۳۹۸). «آثار اساسی سازی منابع و اصول حقوق کیفری بر تفسیر و اجرای حقوق کیفری»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه محدث نوری، دانشکده اقتصاد و علوم اداری.

رستمی، ولی و کبگانی، حسن و رستمی، سینا. (۱۳۹۹). «اساسی سازی اصول دادرسی کیفری؛ تحلیل تعارض‌های قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با قانون اساسی»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۱۲.

ساقیان، محمدمهدی و زهرا اسلامی. (۱۴۰۰). «کارکردهای اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دوره هجدهم، شماره ۲۲.
سدرا، ژان. (۱۴۰۰). «اساسی سازی دادرسی کیفری در فرانسه و ایالات متحده»، مترجم: علیرضا نوریان، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۴.
صادقی، محسن. (۱۳۹۴). اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، تهران، نشر میزان، چاپ دوم.

غلامی، حسین. (۱۳۹۳). اصل حداقل بودن حقوق جزا، تهران، انتشارات میزان.
قیاسی، جلال‌الدین. (۱۳۷۹). روش تفسیر قوانین کیفری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی: پژوهشکده فقه و حقوق، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

کاتوزیان، امیرناصر. (۱۳۸۵). فلسفه حقوق، جلد دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
گزارش نشست علمی نحوه استناد موجه به اصول حقوقی در رسیدگی‌های قضایی. (۱۳۹۹). تهران، انتشارات قوه قضاییه، چاپ سوم.

نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۳). «درآمدی بر اساسی سازی حقوق کیفری»، مقاله در: گرجی، علی اکبر، در تکاپوی حقوق عمومی، چاپ نخست، تهران، انتشارات جنگل.
نوبهار، رحیم. (۱۳۹۴). اصل قضایی بودن مجازات‌ها؛ تحلیل فقهی حق بر محاکمه عادلانه، تهران، انتشارات شهر دانش.

(ب) انگلیسی

Akbari, Saeedeh (2016). *Entering the procedures of criminal proceedings in Iran's legal system, multiplying transnational*

- documents*, master's thesis, Islamic Azad University, Safadasht Branch, Department of Law. [in Persian]
- Omodi, Jalil (1997) "Interpretation of law in English Law", *Journal of Faculty of Law and Political Science*, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Volume 38, Article 5. [in Persian]
- Omidi, Jalili (2015) *Interpretation of the law in criminal Law*, Tehran: Mandah Publications. [in Persian]
- Ansari, Azam and Hajian, mohammadMahdi (2016) "Legal Principles and Interpretation of World Trade Organization Regulation's", *Journal of Private Law Research*, No. 14. [in Persian]
- Ansari, Azam and Hajian, mohammadMahdi (2014) "The application of general legal principles in the settlement of claims of members of the World Trade Organization", *Private Law Research Quarterly*, No. 7, second year. [in Persian]
- Aramesh, Rasoul (2000) "The Field of Legal Interpretation", *Judicial Journal*, No. 20. [in Persian]
- Cédras, Jean (2021) "Establishment of criminal proceedings in France and the United States", translator: Alireza Noorian, *Journal of Legal Research*, No. 4. [in Persian]
- Ghiasi, Jaleledin (2000) "The method of interpretation of criminal laws, Qom: Center for Islamic Studies and Research", *Research Institute of Jurisprudence and Law*, Publications of the Islamic Propaganda Office. [in Persian]
- Gholami, Hossein (2014) *The Principle of minimum Criminal Law*, Tehran, Mizan publications. [in Persian]
- HajiDehabadi, Ahmad and Salimi, Ehsan (2014) "Principles of criminalization in Cyberspace with a critical approach to Computer Crime Law", *Majles and Strategy Quarterly*, No. 80. [in Persian]
- JafariTabar, Hasan (2009) *Interpretive philosophy of Law*, first edition, Tehran, publishing company. [in Persian]
- Katouzaian, AmirNser (2006) "Philosophy of Law", second volume, Tehran, publishing company. [in Persian]
- Mitchell, Andrew D. (2007). "The Legal Basis For Using Principles InWTO Disputes". *Journal of International Economic Law*. 10 (4)
- Molfessis Nicolas. (2001). La notion de principe dans la jurisprudence de la cour de cassation, R.T.Dciv, N.3

- NajafiAbrandabadi, AliHossein (2014) "Introduction to the fundamentalization of criminal law", article in: Gurji, Ali Akbar, in the pursuit of public law, first edition, Tehran, Jangal Publications. [in Persian]
- Nobahar, Rahim (2015) *The judicial principle of punishments; Jurisprudential analysis of the right to a fair trial*, Tehran, Shahr Danesh Publications. [in Persian]
- Pierre, Ben (2005) "Constitutionalization of Spanish law, translation: Javad Taghizadeh", *Constitutional Law Journal*, No. 5. [in Persian]
- Report of the scientific meeting on how to justify legal principles in judicial proceedings, (2020) Tehran, Judiciary Publications, third edition. [in Persian]
- Rostami, Vally and kabgani, Hasan and Rostami, Sina (2020) "Establishing the principles of criminal proceedings; Analysis of the conflicts of the Criminal Procedure Law approved in 2012 with the Constitution", *Legal Journal of Justice*, No. 112. [in Persian]
- Sadeghi, Mohsen (2015) *Legal principles and its place in subject Law*, Tehran, Mizan publication, second edition. [in Persian]
- Saghian, MohammadMahdi and Eslami, Zahra (2021) "The Functions of Strategic Principles of Criminal Procedure", *Journal of Criminal Law Doctrines*, 18th Volume, No. 22. [in Persian]
- Taghizadeh, Javad (2007) "The problem of establishing legal order", *Journal of Legal Research*, No. 11. [in Persian]
- Schonsheck, jonathan. (1994). "On criminalization; An essay in the philosophy of the criminal law", Netherland, kluwer academic publisher.

استناد به این مقاله: ساقیان، محمدمهدی و نوریان، علیرضا. (۱۴۰۱). بازتعریف اصول حاکم بر دادرسی کیفری در پرتو اساسی‌سازی آیین دادرسی کیفری. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۱(۴۱)، ۷۰-۴۱. doi: 10.22054/jclr.2023.69402.2507:۴۱-۷۰



Criminal Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.